



عصیان: یادداشتی بر دریافت آگامبن از داستایوفسکی در امر گشوده¹

آلگا سولوویوا

دانشگاه شیکاگو

ترجمه‌ی محمدزمان زمانی

چکیده: متن حاضر نقطه‌ی اتصالی فراهم میکند بین سه چهره: فنودور داستایوفسکی، والتر بنیامین و جورجو آگامبن. آنچه هر سه‌ی این متفکران را به هم پیوند میدهد – دست کم در متن کنونی – از دغدغه‌ی تفاوت امر انسانی با امر حیوانی برمیخیزد. آثار داستایوفسکی به ویژه برادران کارامازوف و کتاب *امر گشوده* آگامبن همراه با الهیات ماتریالیستی و رستگاری‌بخش بنیامین در سایه‌ی یکدیگر خوانش شده پیوند میان فصل مشهور «مفتش اعظم» در برادران کارامازوف با قدرت حاکمیتی در پرتو دیدگاه آگامبن بررسی و تفاوت میان ماشین انسانشناختی با آشتی عرفانی آنگونه که نزد آلیوشا کارامازوف و تفکر موعودباورانه‌ی والتر بنیامین جلوه می‌یابد به کاوش گذاشته میشود. از این رو مقاله‌ی حاضر میتواند برای علاقمندان به این سه فیگور جذاب و خواندنی باشد.

¹ Rebellion: A Note on Agamben's Reception of Dostoevsky in *The Open*

۱. تریومورفوس^۲ (جانورسان): ایوان کارامازوف و وعده‌ی پریشان هماهنگی

در «جانورسان»، فصل آغازین *امرگشوده: انسان و حیوان*، جورجو آگامبن ارجاعی بیشتر معماوار دارد به داستایوفسکی، در بحثی راجع به توضیحی پیرامون دستنوشته‌ای از انجیل عبری در کتابخانه‌ی آمبروزیان. این شرح و توضیح تصویرگر انسان صالح و پارسایی است نشسته در ضیافتی موعودباورانه در پایان تاریخ، که با تصویر سر حیوانات بازنموده شده است. در پایان همان فصل، آگامبن حدس میزند که این بازنمایی غیرمعمول میتواند گریزی باشد به بشارت موعودباورانه در اشعیا ۶:۲ از صلح و آشتی^۳ نهایی بین طبیعت انسان و حیوان، «که» همانطور که او در پراتز می‌افزاید، «ایوان کارامازوف را بسیار خوش آمد» (*The Open 3*). او به علاوه از این بشارت نقل میکند که «گرگ با گوسفند به سر خواهد برد، و یوز کنار کودک خواهد آرمید؛ و گوساله و شیر جوان با هم بزرگ خواهند شد، و بچه‌ای کوچک آنها را راه خواهد بُرد». (*Ibid*). آگامبن اضافه میکند که «پس محال نیست» که «با نسبت دادن سر حیوان به بازمانده‌ی [قوم بنی] اسرائیل، هدف هنرمند دستنوشته‌ی مذکور در کتابخانه‌ی آمبروزیان این بوده تا از این حکایت کند که در روز بازپسین، روابط میان حیوان و انسان صورت جدیدی به خود خواهد گرفت، و اینکه انسان خود با طبیعت حیوانی‌اش به صلح و آشتی خواهد رسید». (*Ibid*). بعداً در کتاب، آگامبن میکوشد این صورت جدید از رابطه‌ی آشتی‌یافته‌ی صلح‌طلبانه میان حیوانات و انسانها را در مقام *امرگشوده* درک کند.

آگامبن پس از عرضه‌داشت چشم‌اندازی از آشتی موعودباورانه، خواننده را از خلال تحلیلی مفصل از گفتار [دیسکورس] غربی، که در آخرین نمونه‌ی تاریخی‌اش با این برداشت هایدگر تمثّل یافته که انسان و حیوان همواره در پیوند با هم بوده‌اند ولی به شیوه‌ای که معلوم می‌شود مبتنی بر پایگان‌بندی [سلسله‌مراتب] و سرکوبگرانه بوده است، هدایت میکند. آگامبن این شکل از همپیوندی را یک «ماشین انسانشناختی»^۴ مینامد. ماشین انسانشناختی با شیوه‌ی ایدئولوژیکش از مفصل‌بندی و بازمفصل‌بندی «وقفه»^۵ (*The Open 13*) بین انسان و حیوان، قادر است منطقه‌ای تهی از استثناء برای بازمانده‌های عملیاتی‌اش تولید کند، که «نه حیاتی حیوانی است نه زندگی‌ای انسانی»، بلکه فقط زندگی‌ای است که از خود جدا و طرد شده - تنها یک حیات برهنه (*The Open 38*).

^۲ Theriomorphous: در برابر anthropomorphic (م)

^۳ Reconciliation

^۴ anthropological machine

^۵ caesurae

در پایان کتاب، با بنیامین از ماشین^۶، آگامبن رابطه‌ای بسیار متفاوت بین طبیعت انسان و حیوان پیشنهاد میکند، [رابطه‌ای] که او با واژه‌ی فرانسوی کاهلی^۷ [تنبلی؛ بیکاری؛ بطالت] توصیفش میکند، یا [با کلمه‌ی] ناگنش‌وری^۸. این ناگنش‌وری، گونه‌ای رهاسازی^۹ طبیعت انسان و حیوان را از پیش مفروض می‌گیرد، [رهاسازی‌ای] که می‌تواند در شکنجه و سرکوبی توقّف ایجاد کند که تلویحاً در الگوی دوگانه‌ی به‌هم‌تافته وجود دارد. چنین آشتی‌ای که از رهگذر جدایی صورت می‌پذیرد میتواند بشارت اشعیا را محقق کند؛ تصویر انسان صالح - نه فقط هر کسی، بلکه به طور خاص انسان صالح - با کله‌های حیوانی در ضیافت موعودباورانه، که بر امکان چنان خنثی‌سازی‌ای از ماشین انسانشناختی سایه افکنده است.

از حیث هدف نهایتاً آشتی جویانه‌ی کتاب آگامبن، ارجاع مقدماتی‌اش به بشارت اشعیا میتواند یکدست و زیبا باشد، اگر همراهی‌های نامرتب و مشوش و در پراختز آگامبن با تأیید ایوان کارامازوف در این امر مانعی ایجاد نمی‌کرد. مسئله این است که نه فقط ایوان کارامازوف این بشارت را دوست ندارد، بلکه آنرا سرسختانه و خشمگانه رد میکند. بیشتر خوانندگان، اگر در اساس متوجه جملات معترضه و پراختزها باشند، احتمالاً آن را خطا انگاشته از کنارش می‌گذرند یا تصحیحش میکنند؛ در اینجا بحث من این است که این، در متنی که به معنای گسترده‌ی کلمه، هر چند تلویحاً، متنی است با اندیشه‌های داستایوفسکیایی، شایسته‌ی جدی گرفتن و امتحان کردن است. چه آبرونیک باشد و چه صرفاً لغزش حافظه، ارجاع آگامبن بی‌درنگ در وعده‌ی یک صلح و آشتی اشعیایی که در آغاز کتاب ظاهر شده خلل می‌افکند. ولی دقیقاً از رهگذر همین اختلال است که پروژه‌ی آگامبن در امر گشوده، ربط و نسبت اخلاقی نهایی خود را به دست می‌آورد.

^۶ Benjamin ex machina. این اصطلاح به سیاق اصطلاح یونانی خدا/ از ماشین یا خدا/ از دستگاه ساخته شده که در اصل به هنرهای نمایشی یونان باستان مربوط میشود، وقتی ناگهان قدرتی خدایی و امدادی غیبی خارج از صحنه نمایش به یاری کاراکتر نمایش می‌آید. در اینجا منظور این است که آگامبن هم در فصل پایانی کتاب ناکهان پای بنیامین را به کتاب باز میکند. (م)

^۷ *désœuvrement*

^۸ *inoperativity*

^۹ *disentanglement*

۲. همگام با داستایوفسکی: «قدرت حاکم»^{۱۰} ایوان در برابر «غفلت اعظم»^{۱۱} آلیوشا

طرد بشارت اشعیا به وسیله‌ی ایوان کارامازوف در فصل مشهور آخرین رمان داستایوفسکی، برادران کارامازوف (۱۸۸۰) ظاهر میشود، زیر عنوان «عصیان» (بخش دو، کتاب ۵، فصل ۴). در این فصل، ایوان به برادر قدیس و مسیح‌مانندش آلیوشا درباره‌ی رنج کودکان خردی میگوید که تا حد مرگ شکنجه شدند، مثل دختر بچه‌ای که توسط والدین تحصیلکرده‌اش تا پای جان شلاق خورد، تُرک‌هایی که کودکان اسلاو را جلوی چشم مادرانشان به هوا می‌افکندند و با شمشیر دو نیم می‌کردند، و پسر بچه‌ای که گل‌های از سگان تعقیب و محاصره‌اش کرده‌اند. چنان است که گویی بشارت اشعیا نبی وارونه شده است، ایوان آن «خرد بچه» را نه تاج هماهنگی بلکه سنگ بنای طرد و انکارش از هر شکلی از رستگاری یا آشتی میگرداند. پس به راستی چرا آگامبن به ایوان کارامازوف ارجاع میدهد به عنوان یک متحد، یا نیمه-متحد، در آغاز کتابی که بناست امکان یک رابطه‌ی نا-ویرانگر، نا-سلسله‌مراتبی و نا-ایدئولوژیک بین طبیعت انسانی و حیوانی را پیش ببرد؟ برای پاسخ به این پرسش و کاوش در باب آنچه اینجا مطمح نظر است باید بافت بحث ایوان کارامازوف در باب بشارت اشعیا را در نظر بگیریم، چیزی که در امرگشوده هم اهمیتی حیاتی دارد.

آگامبن اهداف و طرح‌هایش برای امرگشوده را بدینسان مورد بحث قرار میدهد:

در فرهنگ ما، انسان همواره به عنوان مفصل‌بندی و هم‌آمیزی یک جسم و یک روح اندیشیده شده است، [هم‌آمیزی] یک چیز زنده و یک لوگوس، [هم‌آمیزی] عنصری طبیعی و عنصری فراطبیعی یا اجتماعی یا الهی. در عوض باید یاد بگیریم که به انسان به عنوان چیزی بیندیشیم که از ناهمخوانی این دو عنصر حاصل شده است، و نه رمز و راز متافیزیکی [این] هم‌آمیزی بلکه، در عوض، رمز و راز عملی و سیاسی جدایی [بین این دو] را جستجو کنیم. انسان چیست، اگر همیشه جایگاه- و در عین حال محصول- تقسیم‌ها و وقفه‌های بی‌وقفه باشد؟ اضطراری‌تر آن است که روی این تقسیم‌ها کار کنیم، که بینیم چگونه انسان در درون انسان از نا-انسان جدا شده است، و حیوان از انسان، تا اینکه بنشینیم و در باب موضوعات مهمی مثل به‌اصطلاح حقوق بشر و ارزش‌های انسانی موضع بگیریم. و شاید حتی روشنترین سپهر روابطمان با امر الهی به نحوی وابسته است به [سپهرهای] تاریکتری که ما را از حیوان جدا میکند. (The Open 16).

¹⁰ Sovereign Power

¹¹ Great Ignorance

تحلیل آگامبن از تقسیم‌ها و جدایی‌ها بین انسان و نا-انسان هم در جنبه‌های روشن و هم جنبه‌های تاریکش درونمایه‌ایست که قبلاً داستایوفسکی آن را کاویده بود، به ویژه در *برادران کارامازوف*. دو الگوی رابطه بین انسان و حیوان که آگامبن آنها را در *مرگشوده* در برابر هم می‌شاند- الگوی ماشین سرکوبگر انسان‌شناختی در برابر الگوی آشتی عرفانی از رهگذر جدایی صلح‌آمیز (هر دو مبتنی بر یک منطق تقسیم و جدایی)- بازتولیدگر دو پارادایم طبیعت انسان و حیوان‌اند که در *رمان داستایوفسکی* توسط ایوان و آلیوشا کارامازوف نمایندگی شده‌اند. گفتار ایوان نمونه‌ایست از ماشین انسان‌شناختی. او رابطه‌ی انسان و حیوان را در قالب طرد و شمول در نظر می‌گیرد، یا بر حسب انقیاد و پایگان [سلسله‌مراتب]. آگامبن از این بحث می‌کند که این نوع گفتار تماماً در علم، فلسفه و انسان‌شناسی غربی فراگیر است. چنین گفتاری اغلب به این منظور دستکاری شده تا انسان‌زدایی کند، تا شرایط را برای «حیات برهنه» تولید کند، و از این رو مرگ را به عنوان کنشی پیشگیرانه و بهداشتی^{۱۲} توجیه کند. گفتار آلیوشا از دیگر سو فراخوانی دینی است از گونه‌ی رابطه‌ای که به شکلی دیالوگی بین انسان و حیوان گشوده است، و آشتی‌شان در حالتی از جدایی صلح‌آمیز هر چند مایخولیایی. گفتار او به موازات الگویی از آشتی عرفانی است که آگامبن از والتر بنیامین اقتباس می‌کند. گفتگو بین ایوان و آلیوشا معمولاً به عنوان گفتگوی بین علم و دین، الحاد و ایمان، خیر و شر فهمیده شده است، و تلویحاً گفتگوی هم است بین دو الگوی رابطه بین انسان و حیوان که آگامبن بدان پی برده است.

گفتگو بین این دو پارادایم رابطه‌ی انسان/حیوان در داستایوفسکی مسلماً بسیار مورد علاقه‌ی فلاسفه است. با نقل به اصطلاح پذیرش بشارت اشعیا به وسیله‌ی ایوان، آگامبن به طرز غریبی الگوی صلح آلیوشا را جانشین الگوی جنگ ایوان می‌کند، چنانکه گویی در *مرگشوده* این نیت را در سر دارد که صلح را جایگزین جنگ کند. البته در آن مورد آیا احتمالاً بامعنا تر نیست که نام «آلیوشا» را جانشین نام «ایوان» کند و بدین ترتیب وزن و بار یک آبرونی آشتی‌ناپذیر را حمل کند؟ برای جواب دادن به این سوال نخست باید به خاطر داشته باشیم که ایوان یکی از تئوریسینهای «قدرت حاکم» است و [تئوریسین] متضایف بی‌توان آن، [یعنی] حیات برهنه. ایوان به عنوان نویسنده‌ی مقاله‌ای درباره‌ی «موضوع دادگاه‌های کلیسایی و دامنه‌ی حق و حقوق‌شان» (*Brothers*, 60) معرفی شده که بحثش این است که کلیسا باید دولت و قانون جزا را در خود بگنجاند. هدف نهایی این پیشنهاد تنبیه و مجازات تمام و کمال جسم و روح است. استدلال ایوان از این قرار است که «اگر هر چیزی بدل به کلیسا گردد آنگاه کلیسا می‌تواند مجرم و نافرمان را طرد و تکفیر کند اما سرشان را قطع نکند». (*Ibid.*, 63). آنچه در نگاه نخست ممکن است پیشنهادی از روی انگیزه‌ی رحم و شفقت به نظر برسد،

¹² hygienic

در واقع اگر از نزدیک ملاحظه گردد اینگونه نیست. بر اساس دلایل ایوان، انسان مطرود و تکفیر شده، «احتمالاً آنگاه باید نه فقط از انسان که از مسیح نیز رانده شود. زیرا به واسطه‌ی جرم‌اش او احتمالاً نه فقط علیه انسانها بلکه علیه کلیسای مسیح هم عصبان ورزیده است». (Ibid)

چیزی که ایوان در اینجا بر آن تأمل میکند نظامی تمامیت‌خواه از کیفر است که قادر است مجرم را نه فقط از حقوق مدنی و هویت اجتماعی بلکه همچنین از انسانیت‌اش خلع کند: «رانده شدن از مسیح»، از دست دادن تصویر خدا که انسان بر قالب آن آفریده شده است، معادل است با فرو کاسته شدن به «حیات برهنه». در باور مسیحی، تصویر خدا در انسان مابه‌ازایی است برای نه فقط ظهور خارجی موجود انسانی بلکه نیز برای کل دم و دستگاه شناختی و ادراکی‌ای که موجودات انسانی را هم از حیث فیزیکی هم فرافیزیکی به جهان خارج پیوند میدهد. تصویر خدا در نهایت چیزی است که مایه‌ی تفاوت انسان از حیوان میشود.

ایوان همچنین سراینده‌ی شعر «مفتش عظم» است که هراس آدمی از آزادی انتخاب را که مسیح بدو بخشیده مورد بحث قرار میدهد. (part 2, book 5, ch 5). به عنوان نتیجه‌ی هراس و ضعف بشر، نهاد کلیسا قدرت مطلق بر سرنوشت انسانها را در دست میگیرد. همچنین این شعر میتواند به آسانی به عنوان مفهوم‌پردازی ایوان از قدرت حاکم و وابستگی مطلق آن به «حیات برهنه» تفسیر شود. حاکمیت مطلق، در فیگور **مفتش اعظم**، با فیگور قربانی مطلق، **مسیح**، دیدار میکند که از نو بر زمین ظهور میکند. مفتش اعظم مسیح را به زندان می‌اندازد تا وی را دوباره مجازات کند، ولی او را شب قبل از اجرای حکم ملاقات میکند تا نظریه‌اش درباره‌ی چیزی را توضیح دهد که آگامبن میتواند آن را قدرت حاکمیت بنامد. دیدگاه ایوان قربانی شدن مسیح را از هر بُعد رستگار کننده‌ای عاری میکند. به جای اینکه [مسیح] گناهان آدمیزادگان را بازخورد، به عنوان مصداقی از «حیات برهنه» کشته میشود، زیرا مرگ او منجر به قدرت حاکمیت انحصاری کلیسا میشود، با کنترل نامحدودش بر حیات و ممات اعضایش، قدرتی که از طریق نفتیش و استنطاق به ابراز وجود خود ادامه میدهد. (۱)

در فرا-متن^{۱۳} رمان داستایوفسکی در مقام یک کل، ایوان کارامازوف میتواند به عنوان گسترش بیشتر راسکولنیکوف، قهرمان جنایت و مکافات (۱۸۶۶)، نگریسته شود، کسی که قدرت حاکمیتی را به روشی روشن تر و خشن تر نظریه‌پردازی کرد. الگوی راسکولنیکوف برای برتری، هیچ نیست مگر قدرت خودسالار ناپلئون (Crime and Punishment 260). تصمیم او به ابراز برتری خودش نیازمند منقضی و خاموش

¹³ meta-text

کردن زندگی ای است که شایسته‌ی حیات نیست، حیات برهنه‌ی آلیونا ایوانوای رباخوار، که در رمان بارها و بارها به «شپش» تشبیه شده است. (Ibid 65)؛ و همانطور که راسکولنیکوف میگوید او باید مثل یک شپش هلاک شود. بر خلاف راسکولنیکوف، ایوان کارامازوف فقط به صورت ایدئولوژیک دلمشغول ایده‌ی جرم است، ولی رتوریک ایوان، مبتنی بر الگوی سرکوبگر ماشین انسانشناختی، به رتوریک راسکولنیکوف شبیه است. برای مثال ایوان در ستیز محتوم و مقدر بین پدر و برادرش دمیتری دخالت نمیکند، با اذعان به اینکه برایش مهم نیست «دو افعی همدیگر را بخورند» (Brothers Karamazov 143). دمیتری و پدرش نه تنها بر سر مال و منال با هم بگومگو دارند بلکه بر سر یک زن هم رقیب یکدیگرند، که این اوضاع را بدتر میکند.

در جایی از رمان ایوان درمی‌یابد که زندگی پدرش به حضور فیزیکی او وابسته است، و بنابراین این بدل به مسئولیت شخصی‌اش میشود. وقتی دمیتری، پسر حسود، به پدرش حمله می‌برد، این فقط دخالت ایوان است که پیرمرد را از مرگ قطعی نجات میدهد. وقتی ایوان با آلیوشا درددل میکند و به او میگوید که فقط حضور او باعث نجات پدرش از مرگ شده، آلیوشا شوکه میشود:

«خدا رحم کند!» - ایوان با نجوای مشابهی ادامه داد، «چرا رحم؟»، و سیمایش از شرارت در هم رفت. آلیوشا سخن آغاز کرد «افعی افعی را خواهد خورد، و این احتمالاً به نفع هر دو است».^{۱۴}

بعدتر در همین صحنه، آلیوشا و ایوان چنین ادامه میدهند:

«برادر، بگذار از تو چیز دیگری بپرسم: آیا چنین تواند بود که هر انسانی حق دارد درباره‌ی بقیه‌ی انسانها تصمیم بگیرد، اینکه چه کسی شایسته‌ی زندگی است و چه کسی بی‌ارزش تر است؟»^{۱۵}

- چرا این سوال را پیش می‌کشی؟ درباره‌ی این موضوع اغلب در دل آدمیان بر مبناهایی بسیار طبیعی‌تر تصمیم گرفته می‌شود [نه بر اساس ارزش و شایستگی]. و اما در مورد حق - چه کسی حق آرزو کردن ندارد؟

^{۱۴} در ترجمه‌ی فارسی: آلیوشا فریاد زد: «خدا نکند!» ایوان با زهرخند، [...] به زمزمه گفت: «چرا خدا نکند؟ یک افعی، افعی دیگری را می‌خورد. و هر دو هم حقشان است.» (برادران کارامازوف، فتودور داستایوفسکی، ترجمه صالح حسینی، جلد اول، انتشارات ناهید، چاپ ششم، ۱۳۸۴، صفحه ۲۰۱)

^{۱۵} در ترجمه‌ی فارسی: «برادر، بگذار یک چیز دیگر را هم بپرسم: کسی حق دارد به دیگران نگاه کند و تصمیم بگیرد کدام یک سزاوار زیستن است؟ (منبع قبلی، صفحه ۲۰۴)

- نه برای مرگ کسی دیگر؟

- حتی اگر برای مرگ کس دیگر باشد چه؟ چون همگی آدمها فلان جور زندگی می کنند و شاید چاره‌ای جز چنان زندگی کردن ندارند، چرا آدم به خودش دروغ بگوید؟ داری به چیزی که همین حالا گفتم اشاره می کنی - که «دو افعی همدیگر را می خورند»؟ در آن صورت بگذار بپرسم که نکند مرا هم مثل دمیتری قادر به ریختن خون ازوپ و کشتن او می انگاری؟

- - ایوان چه می گویی؟ همچو انکاری هیچ گاه به ذهنم خطور نکرده. فکر نمی کنم دمیتری هم قادر به انجامش باشد.

ایوان لبخند زد که: «برای همین هم [که] شده ممنونم. مطمئن باش که همیشه از او دفاع می کنم. اما در آرزوهایم در این مورد اختیار تام [...] برای خودم قائل می شوم.^{۱۶}

این دادوستد کوتاه به طرزی موثر شخصیت‌های ایوان و آلیوشا و جهان‌بینی‌هایشان را با هم مقایسه میکند و در تقابل با هم قرار میدهد. «غفلت اعظم» آلیوشا از شرّ چنان ژرف است که خود این فکر که یکی از برادران میتواند پدرش را بکشد هرگز به ذهنش خطور هم نمیکند. ایوان از دیگر سو همه چیز را در مورد رانه‌های شر در انسان، از جمله خودش، میداند. در نقطه‌ای حسّاس از ستیز میان پدر و برادرش دمیتری، ایوان سرانجام این را برمیگزیند که حمایتش از پدر را دریغ کند به این ترتیب که صرفاً اجازه دهد حوادث مسیر خودشان را پیش بگیرند. عدم دخالت ایوان و انگیزه‌های ایدئولوژیک او قتل پدر را محتمل میگرداند، و در پایان او خودش را مسئول چیزی میدانند که، در مورد آگامبن، توماس وال^{۱۷}، «انفعال محض» نامیده است.

۳. اندیشیدن تا به آخر: دیلمای^{۱۸} ایوان در امر گشوده

ایوان هر چند قدیس نیست با این حال متفکر مطلق است، [اندیشمند] صداقت ریشه‌ای، کسی که همه چیز را درباره‌ی شریایی که در وضعیت انسانی حضور دارد میشناسد، [همه چیز را درباره‌ی] موجیبت علی زیست‌شناختی قدرت، و وابستگی‌اش به ماشین انسان‌شناختی. صداقتش او را وامیدارد تحلیلش از شرّ را تا به آخر دنبال کند، تا پایان اسطوره‌ای‌اش، یا بهتر است بگوییم تا پایان مرگبارش، چنانکه گویی با خود شیطان

^{۱۶} به نقل از ترجمه فارسی، صالح حسینی، صفحات ۵-۲۰۴

^{۱۷} Thomas Wall

^{۱۸} Dilemma: قیاس دوحدی، تنگنا، مخمصه، دوراهی و ... (م)

ارتباط برقرار میکند، چیزی که آن را خوار می‌شمرد ولی می‌فهمد. ناتوانی ایوان از قانع کردن خودش با هر راه‌حل ایجابی یا صلح و آشتی میان پیشفرضهای معرفت‌غایی‌اش در باب شر، او را به جنون می‌کشاند. اگر این را به ذهن بسپریم، ارجاع آگامبن به ایوان کارامازوف در امرگشوده حاکی است از درگیری او با مجموعه‌ی پیچیده‌ای از اندیشه‌ها و حساسیت‌ها، در هومو ساکر، کتابی که به پایانی بدشگون و فلج‌کننده می‌رسد، سراسر در همراهی روحی با حقایق تحمل‌ناپذیر داستایوفسکی، «اینکه گنجانده شدن حیات برهنه در قلمروی سیاسی، سازنده‌ی هسته‌های اصلی - حتی اگر پوشیده‌ی - قدرت حاکم است». (Homo Sacer 6)

آلیوشا کارامازوف، همان برادری که ایوان با او درباره‌ی دلایل بی‌ایمانی‌اش به گفتگو مینشیند، همانند ایوان یک نویسنده است. او زندگینامه‌ی پدر مرشد زوسیما را نوشته، مرد مقدسی که پدر معنوی اوست، و تعالیم‌اش، آنگونه که آلیوشا در فصلی راجع به زندگی (vita) زوسیما به نام «در باب دعا، عشق و لمس جهانهای دیگر» وصف کرده، متمرکز است بر رابطه‌ی صلح‌آمیز بین انسان و حیوان:

حیوانات را دوست بدار: خداوند به آنها نخستین بارقه‌های اندیشه و یک شادی بی‌دردسر عطا کرده است. برایشان مزاحمت درست نکن، شادی‌شان را از آنها نگیر، بر خلاف خواست خدا عمل نکن. [ای] انسان، خودت را برتر از حیوانات بدان و ستایش مکن: آنها بی‌گناهند، و تو، تو با آن باد و نخوت، زمین را با ظهورت بر روی آن به گند کشیده‌ای، و ردّ آلوده‌کننده‌ات را پشت سر به جا می‌گذاری - افسوس، به تقریب هر یک از ما چنین میکند! [...] به ویژه کودکان را دوست بدار، چون آنها نیز بیگناهند، همچون فرشتگان، و چنان زندگی کن تا ما را به لطافت و پالایش دل‌هامان برسانی به مثابه‌ی گونه‌ای اسوه برای ما. (Brothers Karamazov 319)

جای دیگری در زندگی (vita)، آلیوشا حکایتی را می‌گنجاند که در آن زوسیما با کشاورزی دیدار میکند که پرنده صید میکند و زبان پرندگان را میداند، و به او می‌گوید:

به اسب بنگر، آن حیوان عظیمی که آنقدر نزدیک به آدمی می‌ایستد، یا گاو که او را تغذیه و برایش کار میکند، سربزیر و محزون، به سیمایشان نگاه کن، چه تواضعی، چه عزت نفسی، و چه زیبایی‌ای در آن است. حتی تأثر آور است اینکه بدانیم ایشان را هیچ گناهی نیست، زیرا هر چیزی کامل است، و هر چیزی جز آدمی بی‌گناه است، و مسیح حتی پیش از [اینکه با] ما باشد با ایشان است. خرس هولناکی که در جنگل سرگردان است مخوف است و وحشی، ولی او را هرگز گناهی نیست. (Brothers Karamazov 295)

صیاد پرنده، به یمن اینکه زبان پرندگان را میفهمد، خود نمادی است از مرز بین انسان و حیوان. تعالیم مرشد [زوسیما] مبتنی است بر تصدیق بشارت اشعیا، همان نگاهی به آینده که الهامبخش تلاش آگامبن است در ژست آشتی‌بخشی در/مرگشوده از رهگذر وارد کردن عرفان والتر بنیامین در آن. فهم زوسیما از رابطه‌ی بین انسان و حیوان هم ناظر است به «جدایی اعظم» و هم «غفلت اعظم». یک نمونه از آن «جدایی اعظم» را میتوان در قصه‌ای دید که زوسیما درباره‌ی قدیس بزرگ روس سرگیوس رادونژ^{۱۹} و خرسی که به سراغ وی رفت هنگامی که در کلبه‌ای کوچک در جنگل می‌زیست بیان میکند: «قدیس بزرگ دلش بر حیوان به رحم آمد، بی ترس و واهمه بیرون رفت و به او تگه‌ای نان داد، به گونه‌ای که انگار بگوید: «برو، مسیح نگاهدار تو باد». و جانور وحشی اطاعت کرد و با فروتنی دور شد بی‌آنکه آسیبی بزند». (Brothers Karamazov 295) این البته نمونه‌ایست از امر گشوده، یک (نا) ارتباط عرفانی بین حیوان و انسان.

در مقابل، فیگور کامل «غفلت اعظم»، [فیگور کامل] انسان صالحی با کله‌ی حیوان، همان ابله معروف داستایوفسکی است، شاهزاده مویخکین، قهرمان ابله^{۲۰} (۱۸۶۹). مویخکین برای جماعتی از دوستانش، یک مادر و سه دختر، داستان بازیابی سلامت‌اش از سستی و خمودگی^{۲۱} ذهنی ناشی از نقص شدید عقلانی^{۲۲} را تعریف میکند:

من به طور کامل از این تاریکی بیدار شدم، در شامگاه بازل، هنگام ورود به سوئیس، و چیزی که مرا بیدار کرد صدای عرعر الاغی بود در بازار شهر. الاغ به من شوک خوفناکی وارد کرد و به عللی مرا از آن بسیار خوش آمد، و در عین حال چنان بود تو گویی هر چیزی در سرم ناگهان پاک و روشن شد. از آن زمان من ذره‌ای خوف ملایم از الاغها دارم. حتی گونه‌ای همدلی میان ما در جریان است. (The Idiot 66).

در واکنش به این داستان دخترها میخندند، و مادر با نگاهی خشمگین به دختران در حال خنده میگوید: «یک الاغ؟ عجیباً غریباً [...]». هر چند در واقع چیز عجیب و غریبی در آن نیست، هر یک از ما به راحتی میتواند به عشق الاغی دچار گردد». (Ibid) مثالی از «غفلت اعظم» در داستایوفسکی همچون این موارد شبیه‌اند به قصد و نیت آگامبن در/مرگشوده، ولی آنها از [ناحیه‌ی] ایوان کارامازوف که خود قادر به معصومیت اخلاقی نیست نمی‌آیند. این ناتوانی، همانطور که در بالا اشاره شد، او را مستقیماً به سوی جنون میراند.

¹⁹ Sergius Radonezh

²⁰ The Idiot

²¹ torpor

²² Idiocy: بی‌خردی، پخمگی، کانایی (در روانشناسی) و ... (م)

در مصاحبه‌ای با لیبراسیون، آگامبن از کشف‌اش از فلسفه‌ی هایدگر میگوید که «هر اثر بزرگی شامل عنصری از تاریکی و زهر است - که برایش همیشه پادزهری پیشنهاد نمیشود» و باز اعتراف میکند که «بنیامین برای من پادزهری^{۲۳} بود که مجال داد از هایدگر جان به در برم» (7 Durantaye). از رهگذر آمیزه‌ای از بازمانده‌ی پسا-تاریخی کوژو از «هنر، عشق، بازی» (qtd in *The Open* 9) و عرفان یهودی بنیامین، آگامبن میکوشد به جای ماشین انسانشناختی الگوی رستگاری بخشی برای انسان و حیوان پیش کشد. البته دعوتش از ایوان کارامازوف موضوع را تغییر میدهد. هرچند ایوان و آلیوشا در مقام فیگورهایی که به ترتیب حاکی از سلطه و صلح‌اند در مقابل یکدیگر نشانده شده‌اند، نمیتوان فراموش کرد که ایوان همچنین برای الگویی از آشتی الهام گرفته از قصص نجاتبخش قرون وسطی و ابتدای دوره مدرن درباره بخشایش [حضرت] مریم میکوشد، مثلاً *قضاوت دلسوزانه‌ی مریم بسیار مقدس و باعنایت*^{۲۴} یا *مادر خدا شاهد شکنجه هاست* (247 *Brothers Karamazov*). همانند آگامبن، ایوان این صلح و آشتی را به مثابه‌ی یک «جدایی بزرگ» مینگرد، آنگونه که در پایان «مفتش اعظم» دیده میشود. پایان شعر نمایانگر یک جدایی است بین مجری حکم و قربانی، همچون مسیح که در طول تک‌گویی مفتش خاموش میماند، سپس برمیخیزد و گونه‌اش را میبوسد. مفتش تکان خورده است، در را می‌گشاید، و او را به بیرون به درون شب هدایت میکند، ژستی که ظاهراً پیش‌فیگور^{۲۵} «شب نجات یافته»^{۲۶} ی بنیامین است که به طور ضمنی در «مرگشوده»^{۲۷} ی آگامبن حضور دارد. مجری حکم و قربانی یکدیگر را میبخشند و صلح میکنند. مسیح به راه خودش میرود حال آنکه مفتش اعظم پشت سرش میماند همراه با ساختار قدرتش که بی آنکه به چالش کشیده شده باشد به حال خود رها شده، شاید حتی [در این میان] متبرک هم شده باشد. صلح و آشتی در تصور ایوان، اگر به موازات خوانش آگامبن از «شب نجات یافته»^{۲۸} ی بنیامین قرائت شود، بعدی اهریمنی دارد:

«شب نجات یافته» نام این طبیعت است که به خودش بازگردانده شده است، که ویژگی‌اش، بر اساس یکی دیگر از پاره‌های بنیامین، ناپایدار است و ضرباهنگش خیر و سعادت.^{۲۷} رستگاری مورد بحث در اینجا ناظر به هیچ امر از دست‌رفته‌ای که باید بازیافته شود نیست، چیزی که فراموش شده و می‌بایست فریاد آورده شود؛ بلکه بیشتر ناظر است به امر از دست‌رفته و فراموش شده‌ی فی‌نفسه - یعنی چیزی غیرقابل نجات. شب نجات یافته نسبتی است با چیزی نجات‌ناپذیر. (82 *The Open*)

²³ antidote

²⁴ Le bon jugement de la tres sainte et gracieus vierge marie

²⁵ prefigure

²⁶ saved night

²⁷ beatitude

خوانش آگامبن اگر روی شعر ایوان کارامازوف به کار بسته شود حاکی از این است که «شب نجات یافته» دوباره روی صحنه آوردن ایثار باز خریدنی مسیح که از دست رفته و فراموش شده و باید یادآوری شود نیست بلکه وارد کردن رابطه‌ای بخشایش گرانه است با خودِ ناکامی مسیح در نجات یافتن و رستگاری، و مرگِ «غیر قابل نجات» اش به عنوان «حیات برهنه». البته «شب نجات یافته» همچنین تلویحاً در رابطه‌ی بخشایش گرانه‌ی خودِ مسیح با ماشینِ تفتیشِ رستگارنشده‌ی، قدرت حاکم، یا کلیسا، وجود دارد. بوسه‌ی رهایی بخش مسیح بر گونه‌ی مفتش اعظم ترجمه میشود به یک مالیخولیا، عدم درگیری یأس آمیز و سرخورده [توهم‌زدایی شده]²⁸، یک «رابطه‌ی چیرگی یافته»²⁹ میان آنها. تصادفی نیست که ایوان برای الگوی آشتی اش فرم یک شعر فلسفی را برمیکزیند، فرمی از افسانه‌ی زیباشناختی، همانطور که آگامبن میتواند فرم جستار فلسفی را برای کتاب/امر گشوده انتخاب کند. برای نویسندگانی چون بنیامین و آدورنو، جستار فلسفی قلمروی بود که در آن سوژکتیویته میتواند بدل به فرمی از مقاومت فردی در برابر نظام تمامیت خواه گردد، فرمی گشوده در عالی‌ترین درجه؛ که سوژه در آن میتواند به روشی بازیگوشانه، نا-بزاری کننده و نافراگیر [غیر جامع]، به ابژه نزدیک شود. جستار در مقام فرم پناهگاهی فراهم میکند برای آنهایی که میکوشند از قدرت خفگی آور موجیبت علی سیستماتیک بگریزند. شعر فلسفی ایوان ذاتاً بر سازنده‌ی کوشش اوست برای باز خرید [گناهان] خویش از رهگذر بازمانده‌ای غیر دیالکتیکی از «هنر، عشق، و بازی»، انسانکه کوزو، باتای و آگامبن سعی کردند اینها را در انتهای تاریخ تصور و تجسم کنند.

البته تلاش ایوان برای آشتی در افسانه‌ی «مفتش اعظم» بلافاصله پس از فصل «عصیان» می‌آید، که در آن ایوان به طرزی رادیکال بشارت اشعیا را بر اساس رنج باز خریدنی کودکان رد میکند. این دو فصل منطقاً به یکدیگر پیوسته‌اند به نحوی که تجانس دارد با همجواری هوموساگر و امر گشوده‌ی آگامبن، یا مجاورت ماشین انسانشناختی با جدایی عرفانی. فصل «عصیان» را میتوان به مثابه‌ی مقدمه یا معرفی آن افسانه [مفتش اعظم] خواند. در این فصل، ایوان کودک را تصور میکند- قربانی خشونت ناموجه و غیر معقول را- به سیاقی که به طرز مسحورکننده‌ای شبیه است به «حیات برهنه»ی آگامبن. کودک، به شکلی متناقض‌نما، نه انسان است نه حیوان، یا در آن واحد هر دوی آنهاست. ایوان به طور ویژه‌ای داستانش را با بچه‌های شکنجه‌دیده آغاز میکند همراه با استاد به شعر نکراسوف درباره‌ی اسبی که به شکلی بیرحمانه به دست صاحب مستش شلاق «به چشمان سربزیر و نزارش»³⁰ خورده (Brothers Karamazov 241) در جای دیگری ایوان

²⁸ disenchanted

²⁹ mastered relation

³⁰ meek

میگوید «بچه‌ها، در حالی که هنوز بچه‌اند، برای مثال تا سن هفت سالگی، از بزرگسالان به طور دردناکی دور و جدایند طوری که انگار موجوداتی متفاوت و از سرشتی دیگرند» (Brothers Karamazov 238). از این رو کودک از جهان بزرگسالان طرد شده است. کودک در جهان داستایوفسکی به خاطر معصومیتشان بسیار به حیوانات نزدیکند، و همین آنها را خیلی راحت بدل به قربانی میکند. کودک هیچ حق و حقوق و هویت اجتماعی‌ای از آن خودش ندارد، و تماماً زیر سایه‌ی لطف و رهن پدر و مادرش است، و به همین علت در یکی از مثالهای ایوان، دادگاه والدینی را که دختر جوانشان را به خاطر شور و شر و تب و تاب تربیتی‌شان میکشند میبخشد. این رنج‌نا-ایثارگونه و بازخریدنی دلیل این است که چرا ایوان هر طرح و برنامه‌ی ایجابی‌ای در باب آشتی در «زندگی واقعی» را طرد میکند. داستایوفسکی طرد و انکار عصیانگرانه‌ی ایوان از هر آشتی‌ای در «زندگی واقعی» را در تقابل مینشاند با کوشش‌اش برای صلح و آشتی از خلال افسانه‌ی زیباشناختی یا جستارهای فلسفی، به عنوان فیگور یک وصله‌ی ناجور مخالف‌خوان^{۳۱}.

۴. آشتی و ناخرسندی‌های آن

ستیز بین میل ایوان کارامازوف به آشتی‌اشعیایی و عجزش در پذیرش آن، در فرا-متن فلسفی آگامبن از نو نمودار میشود. علیه پسزمینه‌ی ستیز ایوان، فیگور آشتی‌جویانه‌ی «غفلت اعظم» آگامبن در امر گشوده به مثابه‌ی واکنشی به هموساگر نشانگر ممارست مشابهی است در زمینه‌ی اراده‌ی خیر فلسفی. آگامبن مثالی از امر گشوده به ما پیشنهاد میکند، یا [مثالی] از کاهلی / ناگنشی‌وری در نقاشی تیتیان^{۳۲}: زن زیبای جوان و شبان^{۳۳}، در مقام عزیمتی حساب شده از مضمون هموساگر. آن تصویری است از یک زوج عاشق نوמיד ولی آشتی کرده در وضعیت صلح پس از جماع، همراه با بزی گستاخ که در پسزمینه‌ی تصویر آرام مشغول چریدن است. البته زن زیبای جوان شهوت‌انگیز نقاشی روی پوست یوزپلنگ لمیده است. آگامبن از شعف و سعادت^{۳۴} بز حرف میزند، حیوانی که سرانجام مردم او را تنها رها میکنند، به عنوان نشانه‌ای از آشتی، یا گشودگی بین طبیعت حیوان و انسان. برای پوست یوزپلنگ، او چیزی پیشنهاد نمیکند مگر شرحی مبتنی بر تاریخ هنر به این مضمون که این «یک نماد سنتی از بالهوسی^{۳۵} و لییدو» است (The Open 85) که اینک فرونشاند شده است.

³¹ dissonance

³² Titian

³³ The Nymph and the Shepherd

³⁴ bliss

³⁵ wantonness

پوست یوزپلنگ را همچنین میتوان به مثابه‌ی ردّپای مستقیمی از قساوت، شکنجه و کشتار یک جانور تفسیر کرد، که بر اساس آن، ارضای رهایی‌بخش میل جنسی عملاً و در واقع حاصل شده است. با این یادآوری خاموش، «حیات برهنه» همچنان حتی در پروژه‌ی آشتی‌جویانه‌ی /امرگشوده حضور دارد، و آن را درست همچون عصیان ایوان تسخیر میکند. (۲) بنابراین پوست کشیده‌شده روی زمین میتواند از آن خود یوزپلنگی باشد که گمان میرفت در بشارت اشعیا در پایین پای بچه می‌آرامد؛ در عوض، آن بهای «غفلت اعظم» را میپردازد. حیوان دباغی‌شده در واقع شبیه است به کودک شکنجه‌شده‌ی کارامازوف. ایوان با مقایسه‌ی رنج کودک با بشارت اشعیا نتیجه‌ی زیر را میگیرد:

من هماهنگی نمیخواهم، از سر عشق به بشر آن را نمیخواهم. من میخواهم در کنار رنج بی‌پاسخ و مقابله به‌مثل‌نشده بمانم. بیشتر میخواهم با رنج بدون‌جواب مانده و تلافی‌نشده و خشم خاموش‌نشده‌ام بمانم، حتی اگر بر خطا باشم. اینها به کنار، آنها هماهنگی را بیش از حد ارج نهاده‌اند، ما توان آن را نداریم که برایش چنان بهای گزافی بپردازیم. و بنابراین باید بلیطم را به شتاب پس دهم. و این وظیفه‌ی من است، اگر فقط به عنوان انسانی امین، آن را تا آنجا که امکان دارد زودتر از وقتش پس دهم. [...] نه اینکه من خدا را قبول نداشته باشم آلیوشا، من فقط با احترام بلیط را به او برمیگردانم. (Brothers Karamazov 245).

این کلمات ایوان کارامازوف معمولاً به مثابه‌ی یکی از مشهورترین اعلامیه‌های اخلاقی در ادبیات جهان نقل شده است. در واکنش به این اعلامیه است که آلیوشا میگوید «این عصیان است».

معکوس کردن پاسخ مشهور ایوان کارامازوف به بشارت اشعیا توسط آگامبن، /امرگشوده را به عنوان کوششی فکری تحت‌رانه‌ی یک خود-به‌پرسش‌گیری پویا و همخو و هم‌مشرک با کاراکتر داستایوفسکی آشکار میکند. همانطور که آنتونیو نگری در مرورش بر وضعیت استثنائی (۲۰۰۳) آگامبن اشاره میکند، «چگونه ممکن است کسی مثل آگامبن که همیشه در توصیفات پدیده‌شناختی‌اش مرگ را در ذهن خود حمل کرده، به نحوی ایجابی ایده‌ی رستگاری را تأویل کند؟ بر این پروژه است که مسیر تئوریک آگامبن به طرز روزافزونی شوک‌ها و تکانهایی^{۳۶} بدیهی عرضه میکند». یکی از آن شوک‌ها و تکان‌ها عبارت است از تلاش فیلسوف برای تفکر رستگاری‌بخش «هنر، عشق و بازی» در مقام پاسخی شاعرانه به حقایق هولناک. آن البته راه خود را از خلال جستجوی اخلاق ناهمساز و مخالف‌خوان ایوان هموار میکند و شکل میدهد. کوشش

به طرز ریشه‌ای ناکام‌مانده‌ی ایوان کارامازوف برای صلح و آشتی، بر سازنده‌ی معنای درونی و زیرین^{۳۷} نیرومندی است برای *امرگشوده*، به بیان خود آگامبن، «امر ناگفته»ی آن (*Kingdom and Glory 7*). یارگیری ایوان توسط آگامبن به عنوان متحدِ پروژه‌ی آشتی جویانه، باعث میشود که عصیان ایوان هر چه قدرتمندتر در بهشت جُستاروار/امرگشوده پژواک یابد، با دادن بُعد اخلاقی آشناغریب‌اش^{۳۸} به کتاب.

سولوویوا، اُلگا. «عصیان: یادداشتی بر دریافت آگامبن از داستایوفسکی در *امرگشوده*»، ترجمه‌ی محمدزمان زمانی، *دموکراسی رادیکال*، ۱۴۰۰/۰۸/۰۵، دریافت از: <https://radicald.net/oep6>



یادداشتها

۱. در یک سری کتاب که پس از هوموساکر درآمد، آگامبن بررسی نظام‌مندی از پیشفرضهای الهیاتی قدرت غربی را اجرا و هدایت کرد. پرده‌برداری از درهم‌تافتگی نظریه‌ی سیاسی و اخلاقی غربی با آداب و شعائر و نهادهای کلیسای کاتولیک در مثلاً *تقدیس زبان*^{۳۹} (۲۰۱۰)، *سلطنت و جلال*^{۴۰} (۲۰۱۱) و *opus dei*. دیرینه‌شناسی وظیفه (۲۰۱۳)، میتواند به عنوان روشن‌سازی آزمایش ذهنی ایوان کارامازوف تفسیر شود که در آن کلید قدرت تمامیت‌طلب در استقبال ایدئولوژیک کلیسا از دولت نهفته است.
۲. در «به تصویر کشیدن امر موعودباورانه: آگامبن و *زن زیبای جوان و شبان تیتیان*»، پائولو پالادینو به فیگور سرکوب دیگری از «حیات برهنه» در تفسیر آگامبن از نقاشی تیتیان اشاره میکند. بحث او این است که برداشت آگامبن از «حیات برهنه»، در تصویر رستگاری‌بخش به لحاظ جنسی ارضاء‌شده یا «عشاق تخلیه‌شده»^{۴۱}، تلویحاً حی و حاضر است، [و] بر آن غلبه نشده است. (96)

³⁷ subtext

³⁸ uncanny

³⁹ The Sacrament of Language

⁴⁰ The Kingdom and the Glory

⁴¹ evacuated